

درمان مرض از روی آثار و قراین نوشته است. در کتابی به نام «آبها، هراها، مکانها» از تأثیر هر یک از این عوامل در کیفیت مزاج انسان با استادی تمام گفتگو می‌کند. بالاخره در کتابی به نام «مرض مقدس» از حقله صرع گفتگو می‌کند که در آن زمان مبادی ماوراءالطبیعه برای آن قابل بودند. ابقراط علیه این عقیده قیام می‌کند و می‌گوید به نظر من در این مرض هیچ عامل مقدسی بیش از امراض دیگر دخالت ندارد، این مرض نیز مانند سایر امراض، علل طبیعی دارد. در اینجا نمی‌توان از ایمان این استاد به کار خود و روش منطقی و استدلالی و علت و معلولی که پیش گرفته بود تمجید و ستایش نکرد.^۱

«... بعد از مرگ ابقراط دربارهٔ اختراعات او راه اغراق پیمودند. مکتب طبی آن که در سال ۳۸۰ قبل از میلاد دایر گردید از مردان او تشکیل شد... که به روش عملی و تجربی او توجه چندانی نداشتند. اما این افتخار برای شخص «دیوکس»، که یکی از شاگردان اوست، محفوظ است که هیچ‌وقت کورکورانه از تعالیم استاد پیروی نمی‌کرد و نتایج شخصی داشت و کتابی دربارهٔ نباتات طبی نوشته است و به این ترتیب اولین کسی است که تحقیقات مربوط به نبات‌شناسی را معمول کرد.^۲ اکنون برگردیم به سیر پزشکی در جهان اسلامی.

دیگر سرچشمه‌های
طب اسلامی

«هریک از اُمم عالم به دانش و فنی خاص، اشتهار دارند: چنانکه شهرت یونانیان به طب و فلسفه و استادی رومیان قدیم به سیاست و کشورداری بود. به گفته ناصرخسرو:

عرب بر ره شهره دارد ستواری پزشکی گزیدند مردان یونان
ره هندوان سوی نیرنگ و افسون ره رومیان زی حسابست و الحان
مصور نگار است مر چینیان را چو بغدادیان را صناعات ألوان

دانشمندان اسلامی سیر علوم یونانی را از یونان به اسکندریه و از اسکندریه به ایران و انطاکیه و حران و سپس به بغداد، به تفصیل یاد کرده‌اند. در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم، علم طب به اوج ترقی خود رسید و ترجمه‌های یونانی و سریانی از کتب طبی تبدیل به کتابهای مستقل و مُنقح گردید. ایجاد بیمارستانهای متعدد در مراکز بلاد اسلامی مانند ری و بغداد، علم را به عمل، و قیاس را به تجربه نزدیک ساخت. ابوبکر محمد بن زکریای رازی طبیب و فیلسوف معروف ایرانی نمونه کامل و برجسته‌ای از

۱. بیروسیو، تاریخ علوم، ترجمه حسن صفاری، از ص ۵۲ تا ۵۳ به بعد.

۲. همان کتاب، از ص ۵۲ تا ۵۳.

پرورش‌یافتگان آن دوره بودند، که علوم یونانی با تمدن اسلامی، که ملتهای مختلف در تشکیل آن شرکت داشتند، آمیخته شده و با سعی و کوشش دانشمندان اسلامی مراحل ترقی و تکامل خود را پیموده بود. رازی در بیمارستان بغداد، روش خاص خود را در معالجه و مداوای بیماران به کار می‌برد و با پزشکان و علمای طب دارالخلافه به بحث و تبادل نظر می‌پرداخت وی پس از چندی به زادگاه اصلی خود یعنی «ری» مراجعت کرد و کتاب «الطب المنصوری» خود را تألیف کرد.^۱ در همین ایام یعنی در سال ۲۹۰ هجری گفتگوهای بین صاحب‌نظران در گرفت در اینکه نخستین طبیب که بوده است و آغاز طب از کجاست و پایه آن بر قیاس است یا بر «تجربه»، قاسم بن عبدالله وزیر، از اسحق بن حنین می‌خواهد که کتاب مختصر و موجزی در این باب تألیف کند. اسحق، این مسئول را اجابت کرد. از میان طبیبانی که نامشان در کتاب اسحق آمده بقراط و جالینوس بیش از دیگران شهرت و اعتبار دارند و در کتب اسلامی از آن دو، به عنوان نمونه طبیب کامل نام برده می‌شود...

قسمت اعظم طب اسلامی مأخوذ از منابع یونانی است که به همت مردانی چون حنین بن اسحق بختیشوع، جورجیس، سرجس و حبیش و ایوب به زبان سریانی یا عربی ترجمه شده و در دسترس دانشجویان و پژوهندگان رشته طب قرار گرفته است «از میان آثار حنین، یکی رساله‌یی است که به علی بن یحیی نوشته و در آن، آثار جالینوس را که به زبان سریانی و عربی ترجمه شده یاد کرده است.»^۲

سیر تکاملی علم طب چون ریشه اصلی طب اسلامی از یونان است باید نخست از رشد تدریجی این علم در یونان قدیم یاد کنیم. در آغاز قرن هفتم قبل از میلاد مسیح و حتی در دورانی که تمدن ایونی رونق داشت، هنوز علم طب در چنگال اوهام و خرافات اسیر بود، اشخاصی از بیماران مراقبت می‌کردند ولی «این توجه و مواظبت عیناً نظیر معالجات سابق اهالی مشرق زمین بود، یعنی مراسم مذهبی، و تشریفات به عمل می‌آوردند تا روح خبیثی که وارد بدن بیمار گردیده است خارج شود... روحانیان پرستار، از بس که دعا و دوا به خورد مردم دادند، کم‌کم درباره نتیجه نسبی این داروها اندیشه و تفکر کردند و متوجه شدند که تأثیر یکی از اینها بیش از دیگری است...

۱. دکتر مهدی محقق، بیست گفتار در مباحث علمی و فلسفی...، از ص ۱۵۹ به بعد.

۲. دکتر مهدی محقق، بیست گفتار در مباحث علمی و فلسفی و کلامی و فرق اسلامی، رساله حنین بن اسحق درباره آثار جالینوس، ص ۳۴۷.

نتیجه همکاری روحانیان پرستار با صاحبان میدانهای ورزشی، این شد که در علم معالجه بدن ترقی بسیار حاصل گردید... کمتر اتفاق می افتاد، که این اطبای اولیه از خدایان کمک بگیرند، بلکه به تدریج آنها را بکلی فراموش کردند، به طوری که در آغاز قرن ششم قبل از میلاد یعنی زمان «طالس» خدایان بکلی اعتبار و اثر خود را در طب اولیه یونانی از دست داده بودند و می دانیم که در این موقع فیزیولوگها در مطالعات نظری خود نیز، توجه به خدایان نداشتند^۱ در یکی از مدارس این دوران شخص شجاعی به نام الکتون^۲ تدریس می کرد که فقط به مشاهده وضع خارجی حیوانات راضی نشد و درصدد برآمد از ساختمان داخلی آنها نیز مطلع گردد و بنابراین به کار «تشریح» پرداخت و عصب چشم و مجرای مابین گوش وسطا و قسمت پایین گلو را کاملاً وصف کرد. بعد از او ابقراط، چنانکه گفتیم، به تحقیقات و مطالعات وسیعی دست زد.

دربارۀ مقام و ارزش فرهنگ اسلامی پی بر دوهم (P. Duhem) ارزش فرهنگ اسلامی چنین می نویسد: «بدون شك علمی به نام علم عرب وجود ندارد، و ما هیچ تئوری جدیدی را مدیون بغداد نمی باشیم، با این حال اگر آنان فقط اکتفا به این کرده بودند که قسمتی از ثروت دنیای عتیق را از مهلکه نجات دهند می بایست نسبت به آنان فوق العاده خشناس باشیم، و حال آنکه بر این ثروت، گنجینه های دیگری نیز افزودند. اگر مابین آنان آرشمیدس و هیپارک و بقراط وجود نداشت در عوض مردان لایق و دانشمندان متعدد کم نبود. سه قرن بعد از مرگ پیغمبر(ص)، شهر قرطبه Cordoue، یک میلیون جمعیت، هشتاد مدرسه عمومی و کتابخانه یی شامل ۶۰۰ هزار جلد کتاب داشت و زبان عربی زبان علمی جهان شده بود.

در این هنگام، اشاعه علم از نو شروع شد، زکریای رازی (۹۲۳ - ۸۵۰) مرض آبله و همکار او ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی (۱۰۰۳ - ۹۱۳) سلعه (سرشکستگی) و امراض ستون فقرات را کاملاً توصیف کرد. ابن سینا (۱۰۳۷ - ۹۸۰) سرآمد عالمان، دانش طب را در دنیای اسلام، چنان رونق داد که یکی از پادشاهان کاستیل که آب آورده بود، برای معالجه، به شهر قرطبه نزد دشمنان خود رفت. ابن سینا و ابن رشد اندلسی (۱۱۹۸ - ۱۱۲۰) در قرون وسطا شهرت فراوان داشتند، (زیرا اقوام اروپایی خود را در اطلاع بر آثار ارسطو، مدیون آنان می دانستند). زکریای رازی و بخصوص جابرین حیّان،

۱. پیر روسو، تاریخ علوم، ترجمه حسن صفاری، ص ۴۹ به بعد.

که از احوال وی اصلاً اطلاعی در دست نداریم... در کیمیاگری کوشش کردند و خواب و خیال مصریان را که تهیه طلا بود، تعقیب نمودند و اگر موفق نشدند که آن را به دست آورند در عوض خواص خلل اسید سولفوریک را کشف کردند و آلیاژها و ملقمه‌های مختلف به وجود آوردند و توانستند الکل بسازند.^۱

مسلمانان که جانشین آخرین دانشمندان یونان و اسکندریه بودند افکار و تخیلات آنان را نیز به میراث بردند و همراه با کیمیاگری به تنجیم نیز اهمیت فراوان دادند. خلفا برای اطلاع از سرنوشت و تقدیر خاص خود، رصدخانه‌های بزرگ بنا نهادند. در این رصدخانه‌ها اندازه‌تعیین منطبقه البروج را بر سطح استوا ۲۳ درجه و ۳۵ دقیقه معین کردند، و طول سال را به دست آوردند و ابعاد کره زمین را طبق روش اراتوستن حساب کردند. آثار احمد بن قسیر قرغانی (وفات در ۸۲۳) جز خلاصه‌یی از مجسطی نیست، در عوض تألیفات محمد بن جابر بن سنان البتانی (وفات ۹۲۹ م) موجب افتخار کشور اوست. البتانی مردی بزرگ و از جمله اشراف بود و به بطلمیوس ارادت می‌ورزید، خود او از لحاظ دقت در مطالعه تقویم اعتدالین، از بطلمیوس نیز بیشتر رفت و اول کسی بود، که در علم مثلثات سینوس (جیب) را جانشین «وتر» ساخت و از این تغییر، تمام مثلثات جدید نتیجه شد. ثابت بن قرة حمرا بی (۹۰۰ - ۸۳۵) تغییرات تمایل منطقه البروج را ثابت کرد. ابوالوفا (۹۹۸ - ۹۳۹)، که یکی از خلفای حامی علم، او را به ریاست رصدخانه بغداد معین کرد، جداول مثلثاتی ذی‌قیمتی به دست داد، و علاوه بر حرکتی که بطلمیوس کشف کرده بود، توانست یک حرکت کوچک دیگر ماه را نیز معلوم نماید. و بعدها «تیکو براهه» در آن تدقیق بیشتری کرد... در همین ایام بود که بزرگترین فیزیک‌دان عرب حسن بن هیشم (۱۰۳۹ - ۹۶۵)، زندگی می‌کرد و کتاب او درباره نور، برای اولین بار توصیف صحیحی از ساختمان چشم انسان به دست می‌دهد و قسمتهای مختلف آن، از قبیل مخاط خارجی و قرنیه و شبکیه و عنبیه و علاوه بر این اصول اطاق تاریک را شرح می‌دهد. این شخص هنگام مطالعه در انعکاس نور بدون آنکه مستقیماً به مسأله انکسار توجهی کند چنین اظهار می‌دارد که مابین زاویه تابش و زاویه انکسار نسبت ثابتی وجود دارد...»^۱

در فاصله بین بقراط و جالیتوس. طبیبان بزرگ اسکندریه به طب عملی و تشریحی

۱. تاریخ علوم، بیر روسو، ترجمه حسن صفاری، ص ۱۱۸ به بعد.

خدمت شایانی کردند. بیمارستانهای بزرگی در شهر اسکندریه ساخته شد و چون نعلی مردگان زیاد بود پزشکانی که تشنه کشف حقیقت بودند «... شروع به تشریح آنها کردند. خوشبختانه دیگر خرافات، مانع این کار نمی شد. مشهور است که طیب نامداری به نام هروفیل (Hérophile) حتی تشریح زنده‌ها را نیز (البته در مورد اشخاص جانی و واجب‌القتل) شروع کرده بود.

هروفیل که در حدود سال ۳۰۰ ق. م متولد شد اول کسی بود که تشریح عمومی را معمول کرد. وی اعلام داشت که مغز مرکز هوش است و شریانها را که دارای ضربان هستند و وریدها را که ضربات خفیفی دارند مشخص و معلوم ساخت و تعداد ضربات نبض را با کمک ساعت شنی معین کرد... او زندگی را محصول چهار نیروی اساسی می دانست: نیروی غذایی، نیروی حرارتی، نیروی متفکره و نیروی احساساتی که محل آنها به ترتیب عبارت بود از کبد و دستگاه هضم، قلب و مغز و اعصاب... همکار او «اراسیسترات» (Erasistrate) نیز به وظایف الاعضا اهمیت فراوان می داد و اول کسی است که گردش خون را بیان کرده است. وی گمان می کرد که خون منشاء حیات است و هوا بعد از تنفس وارد در شریانها شده و نیرو و انرژی را نیز با خود همراه می برد. مکتب او با مکتب هروفیل شروع به رقابت نمود و این رقابت به توسعه و پیدایش شعب مختلف، در علم طب کمک کرد. در این دوره، علم امراض زنانه، مداوای بیماریهای چشم، داروشناسی و دیگر رشته‌ها، کمابیش مورد مطالعه پزشکان اسکندریه قرار گرفت.

جالینوس در سال ۱۳۰ میلادی متولد شد و با تحقیقات و تتبعات خود مکتب دوم اسکندریه را به مقامی رفیع رسانید... آثار جالینوس نیز همچون آثار بطلمیوس و ارسطو مورد پشتیبانی و حمایت روحانیان مسیحی قرون وسطا قرار گرفت و مدت هزار سال مبنای عقاید، و مرجع انکای طبیعی دانان بود، تا آنکه کوششهای کسانی از قبیل «وزال» و «سنروه» و «فالوپ» زنجیر سنگین استبدادی که طب قدیم جالینوسی به وجود آورده بود پاره کرد. قطع نظر از افکار ایدالیستی او، می توان «جالینوس را یکی از بنیانگذاران علم فیزیولوژی دانست. وی خوک و گوسفند و گاو و قیل را تشریح کرد و متوجه شباهت مابین ساختمان بدن انسان و میمون شد و استخوانها و استخوان بندی را توصیف کرد و عمل اعصاب را در بدن انسان تشخیص داد و حتی با قطع کردن عصب، موفق شد که فلج مصنوعی ایجاد کند و ثابت کرد که رگها پر از خون هستند نه «باد» و تفاوت بین خون وریدی و خون شریانی را شرح داد.

متأسفانه او نیز از جمله کسانی است که این عقیده غلط را رواج داد که هوا مستقیماً وارد قلب می‌شود و مابین قلب و ریه ارتباط مستقیمی وجود دارد.^۱ این بود مختصری از سیر تکاملی طب در یونان باستان، اکنون؛ سیر دانش طب را در جهان اسلامی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

سیر دانش پزشکی و سازمانهای وابسته، در ایران و جهان اسلامی

حکیم ابومنصور موفق بن علی الهروی در کتاب «الابنیه عن حقایق الادویه»، که در حدود سال ۴۴۷ نوشته شده است، به خوبی نشان می‌دهد که پزشکان عهد باستان و دوران قرون وسطا برای اغذیه و ادویه مفرده خواص و نتایجی قایل بودند و برای اشخاص و داروها و اغذیه مختلف، چهار طبع و چهار خاصیت ذکر می‌کردند.

در مقدمه کتاب سابق الذکر می‌خوانیم: «چنین گفت حکیم ابومنصور موفق بن علی الهروی مرا، که کتابهای حکیمان پیشین و عالمان و طبیبان مُجَرَّب همه بچشم و هرج گفته بودند به تأمل نگه کردم اندر ادویه و اغذیه مفرد و غیرش نیز، و کردار هر دارویی... و منفعتها و مضرت‌هایشان و طبعهای ایشان اندر چهار درجه... سپس می‌نویسد: «... حکیمان روم همی گویند که بعضی دارو یا غذا، گرم است اندر درجه اول و خشک است اندر درجه دوم و اندرین، ایشان به غلط افتاده‌اند و حکیمان هند بر صوابند و من راه حکیمان هند گرفته‌ام از آن جهت که دارو آنجا بیشتر است و عقاقیر آنجا نیزتر و خوشتر...»^۲

شماره پزشکان
و وضع بیمارستانها

«احمد بن محمد الطائی که در آغاز خلافت معتضد عهده‌دار خرج و دخل مملکت بود، در صورت تفصیلی مخارج مملکت مبلغ قابل ملاحظه‌یی را که برای اطبای بزرگ و شاگردان ملازم آنان (پزشکیاران) و همچنین تهیه دارو اختصاص داده ذکر می‌کند. (الوزراء ص ۲۴). در اوایل قرن چهارم، چند بیمارستان در بغداد احداث شد که مهمترین آنها عبارتست

۱. تاریخ علوم، پیشین، ص ۹۰ و ۱۱۳.

۲. نگاه کنید به کتاب الابنیه هروی، به تصحیح بهمنیار و کوشش اردکانی، از ص ۱ به بعد.

از:

۱. بیمارستانی که ابوالحسن علی بن عیسی در سال ۳۰۲ در ناحیه حرّیه از نواحی بغداد احداث و ابوعثمان سعید بن یعقوب دمشقی را عهده دار آن کرد.
۲. بیمارستانی که به نام مادر مقتدر معروف بود... و نفقه و هزینه آن هر ماهی ششصد دینار بود.
۳. بیمارستانی که مقتدر به اشارت سنان در باب الشّام (دروازه شام) ساخت. شاید علت تأسیس این سه بیمارستان بزرگ در مدت ۴ سال، این بود که در سالهای ۳۰۱ و ۳۰۲ بیماریهای عفونی و امراض دموی ناگهان شیوع یافت، خواستند کوتاهی و قصوری که در قرن سوم در امر تأسیس بیمارستانها شده جبران شود... مسلماً رازی در مدتی که در بیمارستان ریاست داشته در یکی از دو بیمارستان اخیر به امر معالجه و مداوای بیماران اشتغال داشته و اطبای بسیاری تحت نظر او نکات پزشکی را می آموخته اند. در این زمان علم پزشکی چنان ترقی کرد، که چند سال پس از مرگ رازی، مقتدر به علت تشخیص نادرستی که یکی از اطبای داده بود دستور داد که محتسبان، پزشکانی را که امتحان به «سنان» نداده اند از معالجه بیماران منع کنند. امتحان انجام شد، و تعداد امتحان دهندگان افزون از ۸۶۰ نفر بود، با اینکه پزشکان خلیفه و طبای مشهور، از این امر مستثنی بودند...»^۱ (اخبارالحکما، ص ۱۳۱).^۲

بیمارستان عضدالدوله
در بغداد

ساختمان بیمارستان عضدالدوله در بغداد سه سال طول کشید و در سال ۹۸۲ میلادی پایان یافت. ابوسعید عبیدالله در این مورد می نویسد: «عضدالدوله پدرم را از شیراز فرا خواند و در بیمارستان خود در بغداد به کار گماشت و در عین حال او را پزشک خاص خود کرد، در آن بیمارستان کخالان زبردست، از قبیل ابونصر بن الدهالی و جراحانی چون ابوالخیر ابوالحسن بن النّقاء و دیگران نیز خدمت می کرده اند.»

قفطی می نویسد که تعداد کارکنان بیمارستان عضدی جمعاً هشتاد نفر بود، که از آن جمله باید از ابن مندویه اصفهانی نام برده شود. عبدالله بن جبرئیل، نام تعداد زیادی از طبای این بیمارستان را قید کرده است که از آن جمله ابوالحسن علی ابراهیم بن بکس (بکوس) است که درس داروسازی می داد...»^۲

۱. به نقل از مقدمه سیره الفلسفیه. به قلم دکتر مهدی محقق، ص ۹ به بعد.

۲. تاریخ پزشکی ایران، اثر الگود، تلخیص از ص ۲۲۷.

دارالایتام و دارالمجانین غیر از بیمارستان عضدی، مردان خیرخواه دیگری به ایجاد بیمارستان میادرت کردند از جمله «در سال ۱۱۱۳ میلادی شخصی به نام گماشجین بیمارستان جدید دیگری بنا کرد و هشتاد سال پس از آن مستوفی عزیزالدین برای اولین بار یتیم‌خانه‌ای ساخت که در آن کودکان بی سرپرست تا رسیدن به سنی که بتوانند امور خود را اداره کنند نگاهداری می‌شدند، و مخارج آنها، از هر حیث تأمین می‌شد... و موظف بودند که درس هم بخوانند... در سال ۱۱۶۰ بنیامین یهودی از قریب به ۶۰ مرکز بهداشتی در شهر بغداد نام می‌برد و می‌نویسد: «در بغداد حدود ۶۰ مرکز بهداشتی وجود دارد که همه با بودجه خلافت اداره می‌شوند و دارای کلیه وسایل و تشکیلات مورد نیاز می‌باشد. هر بیماری که به آنها مراجعه کند با خرج خلیفه وقت، تغذیه شده و تا بازیافتن سلامتی کامل تحت درمان قرار می‌گیرد، علاوه بر این عمارت بزرگی در بغداد ساخته‌اند که دارالمجانین نامیده می‌شود و دیوانگان در آن نگاهداری می‌شوند، و آنهایی را که خطرناک هستند غل و زنجیر می‌کنند تا به دیگران آسیبی نرسانند... دیوانگان مانند بیماران، مرتباً توسط اطبا بازدید می‌شوند و تحت درمان قرار می‌گیرند...»^۱

عضدالدوله در شیراز نیز بیمارستان بزرگی بنا کرد که وابسته به دانشگاه آن شهر بود. در دانشگاه مزبور فلسفه، نجوم، طب، شیمی و ریاضیات تدریس می‌گردید.^۲

حمایت از بینویان ابوسعید نیز در محل حکمرانی خود بیمارستانی بنا کرد و بودجه‌ای برای اداره امور آن تخصیص داد. او محل‌های مناسبی برای نگهداری افراد کور و مالخولیایی بنا نمود. یکی دیگر از کارهای برجسته این شخص ساخت خانه‌ای برای پیرزنان بیوه بود که در نوع خود يك اقدام ابتکاری محسوب می‌گردید. کارهای عام‌المنفعه او بسیار است، یکی از اقدامات او ساختن محلی برای نگهداری بچه‌های سرراهی است که موقوفات کافی برای تأمین مخارج آن در نظر گرفته بود. در گرگان نیز بیمارستان خوبی توسط بهاء‌الدوله بنا شد که ریاست آن مدتی با جرجانی بود، و در همین سمت بود که او در یادداشتهای خود نوشت: «بعد از تصدی من به این مقام، تعداد مراجعین به بیمارستان آن قدر زیاد شد که دیگر وقتی برای اتمام تألیفتم باقی نماند...»^۳ ناگفته نماند که لغت «بیمارستان» که در سراسر مناطق عربی حتی

۱. همان کتاب، از ص ۲۴۸ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۲۴۹.

کشورهایی نظیر مصر و سایر ممالک آفریقای شمالی به کار برده می‌شود يك لغت فارسی، و یادگار عهد ساسانیان است.

بیمارستان سیار بیمارستانها بر دو نوع بودند، ثابت و سیار. بیمارستانهای سیار عبارت بودند از وسایل درمانی که با اسب و قاطر و شتر بطور مداوم از محلی به محل دیگر انتقال داده می‌شدند، و اگر ضرورت ایجاب می‌کرد مدتی توقف می‌نمودند. پزشکانی که همراه بیمارستانهای سیار حرکت می‌کردند، از هر نظر مشابه پزشکانی بودند که در بیمارستانهای ثابت خدمت می‌نمودند. سنن بن ثابت مدتی از عمر خود را در یکی از این بیمارستانها خدمت کرده بود. یکی دیگر از پزشکان معروفی که همراه با بیمارستانهای سیار حرکت می‌کرد «باحلی» بود که دستپاری به نام سدیدابوالوفا معروف به «موراخیم» داشت که علاوه بر طبابت، چشم پزشکی قابلی نیز بود... در زمان سلطان محمود یکی از بیمارستانهای متحرک به عهده مستوفی عزیزالدین (همان کسی که برای اولین بار اقدام به تأسیس یتیم‌خانه کرد) گذاشته شد، و او با دوران‌دیشی و کیفیت تام، کلیه وسایل و تجهیزات، دارو، جادر و اطبای مورد نیاز و وسایل حمل و نقل لازم را فراهم ساخت.^۱

نکته بسیار مهمی که مستوفی عزیزالدین در مقررات بیمارستان گنجانید و آن را به موقع اجرا گذاشت این بود که اسرا و سربازان زخمی دشمن نیز می‌توانستند متساویاً از تسهیلات آن استفاده کنند...^۲ «بعضی از بیمارستانها برای نگهداری بیماران مرد و برخی دیگر برای پذیرایی از بیماران زن تجهیز و آماده شده بود. هر بیمار دارای رختخوابی بود و همه‌روزه به وسیله پزشک معاینه می‌شد. پرستاران همه روزه چند بار از بیماران عیادت می‌کردند و دوا و غذای لازم در اختیار بیمار قرار می‌دادند در بیمارهای روانی و فکری نیز جای زنان از مردان جدا بود...»^۳

داروسازی مهمترین بخش بیمارستان، بخش داروسازی و داروفروشی آن بود، علم داروسازی را اعراب بطور کامل از ایرانیان آموختند و همانطور که می‌دانیم به علت وجود استادانی از تمام نقاط جهان در دانشکده

۱. همان کتاب، ص ۲۵۴.

۲. دکتر مظاهری، زندگی مسلمانان در قرون وسطا، از ص ۲۵۶ به بعد.

جندی شاپور، علم مزبور در آن دانشکده در سطح فوق العاده بالایی تدریس می‌گردید. داروها یا گیاهی یا حیوانی و یا معدنی بود. داروها اکثراً مایع بود به همین علت، بخش داروسازی بیمارستان را «شرابخانه» (محل نگاهداری شربت‌ها و مایعات) می‌نامیدند. داروهای مرکب عبارت بودند از معجون‌ها، ضمادها و مرهمهایی که توسط کارشناسان آگاه تهیه می‌شد.

بیمارستان، معمولاً یک رئیس افتخاری (از سران کشور) و یک رئیس واقعی (از پزشکان معروف) داشت که «متولی» نامیده می‌شد. رازی، اول متولی بیمارستان ری و بعد هم متولی بیمارستان کهنه بغداد بود. «جرجانی» نیز همین سمت را در بیمارستان خوارزم داشت.

رئیس بیمارستان، دو معاون داشت که آنها را مشیر و قوام می‌نامیدند. وظیفه آنها تنظیم امور مالی و اداری بیمارستان بود.

دانشجویان رشته طب ناگزیر بودند برای آمادگی علمی «کتاب فصول بقراط، مرشد، رازی، و مسائل خنبن و تفسیر ابوسهل بن عبدالعزیز نیشابوری ملقب به نیلی را که در تشریح و توضیح کتاب سابق الذکر نوشته است بخوانند و پس از فرا گرفتن این اطلاعات در سال دوم، کتاب ذخیره ثابت بن قره و کتاب المنصوری رازی و ذخیره سید اسمعیل جرجانی را می‌خواندند، به این کتب باید کتاب هدایه ابوبکر جونی و کفایه احمد بن خرج را نیز اضافه کرد.

غیر از اینها آنان که طالب کسب اطلاعات بیشتری بودند کتابهایی چون سینه عشر جالینوس، حاوی رازی، الملکی علی بن عباس اهوازی، صد باب ابوسهل، قانون ابن سینا و بالاخره ذخیره خوارزمشاهی سید اسمعیل جرجانی را نیز مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دادند؛ چون کتابهایی که نام بردیم عموماً خطی و کمیاب بود محصلین برای دسترسی و مطالعه آنها، رنج فراوانی متحمل می‌شدند.

اکنون به خوبی نمی‌دانیم که داوطلبان رشته طب و دیگر رشته‌های علوم، قبل از ثبت در مدارس و محافل علمی و تلمذ در محضر اساتید، امتحانی می‌دادند یا خیر و پس از پایان دوره تحصیل، مورد آزمایش و امتحان قرار می‌گرفتند یا نه، در هر حال مدارکی در دست است که بعضی از مدعیان طبابت پایه و مایه علمی و تجربی کافی نداشتند و گاه با داروها و معالجات خود، مردم بی‌گناه را به دیار نیستی می‌فرستادند.

غیر از پزشکان، عده‌بی به نام رگزن و فصاد، پزشکی و اصلاح سر و صورت (سلمانی) را باهم انجام می‌دادند. محل کار و دکه آنها غالباً نزدیک دکان عطارها

یا دوا فروشان بود. این گروه قبل از اشتغال به این کار، اطلاعاتی در زمینه عضلات و انواع رگها کسب می‌کردند و نزد محتسب سوگند می‌خوردند که جز با اجازه پزشک از حجامت اطفال و افراد سُن و مبتلایان به کم‌خونی و اشخاص علیل، خودداری کنند. حجامت و رگ‌زنی در ملاء عام صورت نمی‌گرفت. محتسب موظف بود که وسایل کار او را مورد بازرسی قرار دهد، معمولاً وسایل کار فصاد عبارت بود از نیشتر رگ‌زنی، شریان‌بند برای بستن دور بازو و جهت متورم ساختن رگِ غالیه و بُخور برای بجا آوردن حال بیمار. يك کلاف ابریشم برای بستن روی محلی که از آن خون گرفته شده و خون آن بند نمی‌آید. علاوه براین از يك قیچی و تیغ برای این کار استفاده می‌کردند و گاه داروهایی تجویز می‌کردند و به جراحیهای کوچک، نظیر بیرون آوردن تیغ ماهی، یا استخوان از گلو مبادرت می‌کردند...^۱ گاه متصدیان دکان سلمانی غیر از کارهای سابق‌الذکر به کشیدن دندان نیز اقدام می‌کردند و این کار تا نیم قرن پیش در ایران متداول بود. علاوه براین عده‌ای به نام زالوانداز از دیرباز در شهرها و دهات گردش می‌کردند و کالای خود «زالو» را به نیازمندان عرضه می‌کردند.

دیگر از کسانی که غیرمسحیم در کار پزشکان مداخله می‌کردند عبارت بودند از عناصر شیادی که به کار جن‌گیری و دعانویسی، جادو جنبل و غیره متوسل می‌شدند و مردم بیچاره و بی‌خبر را با این اقدامات فریب می‌دادند و گمراه می‌کردند. زکریای رازی در مورد فعالیت وسیع شیادان پزشک‌نما در بغداد در عهد خود شرح مفصلی نوشته است از جمله می‌گوید:

«شیادان پزشک‌نما، به قدری عملیات گوناگون و هنرنماییهای جورواجور می‌کنند که اگر من تمام يك رساله را هم به آن کارها اختصاص دهم کافی نخواهد بود... سپس یکایک کارهای مُزورانه آنها را بیان می‌کند و نشان می‌دهد که چطور مردم ساده‌لوح و بی‌اطلاع فریب این دغلکاران را می‌خورند.

برای آنکه خوانندگان به حدو دانش طب در آن ایام بیشتر آشنا شوند توصیفی را که سنان بن ثابت از دست قطع شده «مقله» کرده است در اینجا نقل می‌کنیم:

«من او را در وضعی فوق‌العاده وخیم یافتم. دست قطع شده او را در پارچه‌یی خشین و زیر پیچیده و روی آن را با طنابی که از لیاف شاهدانه بافته شده بود بسته بودند، وقتی طناب را باز کردم و پارچه را برداشتم محل بریده شده را زیر پوششی از

پهن اسب دیدم که آن را نیز برداشتم، بالای محل قطع شده را با زسنی از شاهدانه، آنچنان محکم بسته بودند که طناب در گوشت فرو رفته بود و بخش زیرین آن کبود شده بود.

من به او گفتم که این طناب را نباید باز کرد، ولی به جای پهن اسب باید از مرهم کافور استفاده شود و لازم است که هر روز آن را با گلاب و کافور بشوید و روغن صندل به آن بمالد، آن گاه خود، بدون اینکه زسنی را که به دستش بسته شده بود، باز کنم با مرهمی از گلاب و کافور و روغن صندل آن را بستم و این کار درد او را اندکی تسکین داد...»^۱

کتابها و منابع پزشکی در قرون وسطا

ذخیره خوارزمشاهی^۲ یکی از مهمترین متون فارسی در رشته پزشکی کتاب مشهور و ارجمند ذخیره خوارزمشاهی تألیف اسماعیل بن حسن جرجانی از سادات اصفهان و پزشک دربار سلطان علاءالدین تکش خوارزمشاه است که، در سال ۴۳۴ هجری متولد و در سال ۵۳۱ هجری دیده از جهان فرو بسته است. این کتاب، چنانکه قبلاً اشاره کردیم، یکی از منابع مهم دانش پژوهان قرون وسطا بشمار می‌رود، و بسیاری از مسائل پزشکی، مورد مطالعه قرار گرفته است، از جمله در کتاب نخستین، از حد طب و منفعت آن و مایه‌ها و مزاجها و خلطها و تشریح اندامهای منفرد و مرکب و در کتاب دوم از حال‌های تن مردم از تندرستی و بیماری و شناختن تبض و نفسه و هرچه از تن مردم بیرون آید. چون عرق و نف^۳ و بول و غایط و در کتاب سوم از تندرستی و تدبیر هوا و مشکن و طعام و شراب و تدبیر خواب و بیداری و تدبیر حرکت و سکون و به کار بردن روغن‌ها، و تدبیر قبی کردن و داروی مسهل خوردن و تدبیر فصد و ججمات و حقیقه^۴ و شیاف و تدبیر امراض نفسانی چون شادی و اندوه - و تدبیر پروردن طفلان و تدبیر بیران و تدبیر مسافران و در کتاب چهارم از تشخیص بیماریها و در کتاب

۱. تاریخ پزشکی ایران، تألیف الگود، ترجمه جاویدان، ص ۲۱۶.

۲. نف کردن، لب دهان.

۳. اِمَاله - تزریق.

پنجم از انواع طب و در کتاب ششم از علاج بیماریها از سر تا پای، و در کتاب هفتم از علاج آماسها و ریشها و تدبیر شکافتن و داغ کردن و تدبیر شکستگی و آزردهگی و ورم و در کتاب هشتم از پاکیزگی و آراستگی ظاهر تن و در کتاب نهم از زهرها و پادزهرها سخن رفته است.^۱

حرفه پزشکی
ابن اخوه، نویسنده «آیین شهرداری»، از اینکه در روزگار او مردم تعاملی بر فرا گرفتن دانش پزشکی نشان نمی دهند، اظهار نگرانی و ملال می کند و می گوید: چه بسا شهرهایی که طبیب ندارد جز اهل ذمه، که در مورد احکام طب شهادت آنان پذیرفته نیست، در این زمان کسی را نمی بینم که دانش پزشکی را فرا گیرد. اما در علم فقه بخصوص مسائل اختلافی و جدلی غور می کنند. و شهر پر از فقهای است که، سرگرم فتوا و پاسخ دادن به دعاوی هستند... سبب این غفلت جز این نتواند بود که علم طب مانند علم فقه وسیله به دست گرفتن قضا و فرمانروایی و صاحب مقام بودن و بر دیگران برتری جستن و غلبه بر رقیبان نیست، دروغا که، دانش و دین برافزاده است.^۲

وظایف پزشک
و مسئولیتهای او
به نظر ابن اخوه
طبیب باید به چگونگی و ترکیب بدن و مزاج اعضا و بیماریهای اعضا و علل و نشانه ها و داروهایی که آنها را بهبود می بخشد، آگاه باشد. و نیز تهیه دارو و روش مداوا را بداند... شایسته اینست که چون طبیب نزد بیمار آید، از سبب بیماری و درد بپرسد. سپس شریتها و داروهای گیاهی بر او مقرر دارد. و نسخه ای برای اولیای بیمار، به شهادت کسانی که نزد بیمار باشند، بنویسد؛ و فردای آن روز باز نزد مریض آید و معاینه کند و قاروره او را ببیند و از وی بپرسد که آیا مرض تخفیف یافته است یا نه؟ آنگاه به مقتضای حال دستورهایی دهد و نسخه ای بنویسد. روز سوم و چهارم و روزهای دیگر نیز چنین کند تا آنگاه که مریض بهبود یابد یا بعیرد - اگر بهبود یابد طبیب مزد و کرامت (تخفه) خود را بگیرد و اگر بعیرد اولیای وی نزد حکیم شهر آید و نسخه هایی را که طبیب نوشته است بر وی عرضه کنند. اگر با علم حکمت و طب مطابق باشد و طبیب

۱. ذخیره خوارزمشاهی، تألیف اسماعیل بن حسن الحسینی الجرجانی، جلد اول، به کوشش محمدتقی دانش پروزه و ابهرج افشار، از صفحه ۴ به بعد.

۲. آیین شهرداری، ص ۱۷۰ به بعد.

کوتاهی نکرده باشد، گوید: اجل فرا رسیده بود، و اگر بخلاف این باشد گوید: دینه این میت را از طیب بگیرند زیرا وی با نادانی و کوتاهی خود وی را کشته است... سپس می‌نویسد مستحب است که مُحْتَسِب از پزشکان تعهدی را که ابقراط از اطبا می‌گرفت بگیرد. (برای آشنایی با سوگند ابقراط به جلد اول تاریخ اجتماعی ایران، ذیل ص ۳۲۰ مراجعه فرمایند).

دامپزشکی در ایران باستان به حیوانات از جهات اقتصادی توجه مخصوص می‌شد «... در اوستا حیوانات به دو گروه تقسیم شده‌اند:

۱. حیوانات مفید و سودمند مانند اسب، گاو، گوسفند، شتر و ماکیان.
 ۲. حیوانات مُضِر و آسیب‌رسان نظیر مار، مگس، گرگ و غیره.
- در منابع مذهبی و تاریخی پیش از اسلام همانطور که از دستمزد پزشکان سخن به میان آمده از حق و دستمزد دامپزشکان نیز گفتگو شده است.

حمایت از حیوانات در دوران بعد از اسلام نیز کمابیش حیوانات و بیماریهای گوناگون آنها مورد توجه بوده است. یکی از وظایف مُحْتَسِب در شهرها و بلاد اسلامی این بود که مراقبت کند. حیوانات را بیش از طاقت آنها باز نکنند، و در هنگام استراحت بار را از پشت آنها بردارند، به طوری که در بعضی منابع آمده است حیوانات به ۳۲۰ نوع بیماری مبتلا می‌شدند.^۱

در میان حیوانات، راجع به اسب و انواع و اقسام آن و راه تشخیص اسب خوب و اصیل از اسب معمولی، و بیماریهای این حیوان نجیب رسالات گوناگونی نوشته شده است. گاه نعلبندها علاوه بر تراشیدن شُم و ساختن نعل مناسب، بر اساس تجارب و اطلاعاتی که داشتند به دامپزشکی نیز می‌پرداختند.^۱

به نظر این‌اخوه کسانی می‌توانند در رشته دامپزشکی دعوی شرط تخصص در دامپزشکی
تخصص کنند، که در فنون فصد (رگ زدن) و قطع و داغ کردن بعضی از اعضای بدن و نظایر آن صاحب اطلاع باشند. حکمای قدیم برای ستوران ۳۲۰ نوع بیماری برشمرده‌اند، که مهمترین آنها عبارتند از خنای زَطَب، خنای خشک، جنون، فساد دماغ، سردرد، آماسِ شِکَم، خود آماس، نوعی بیماری

۱. تلخیص از تاریخ پزشکی ایران، اثر الگود، ترجمه جاویدان، ص ۴۵۵ به بعد.

دل، خشام (افتادن غضروفهای بینی) درد کبد، درد دل، کرم شکم، درد شکم، مقصص (درد روده‌های کوچک)، بیماری شُرین، سردرد، شُرْفه سرد، شُرْفه گرم، خونریزی از دُبُر و نره، درد مفاصل، پیدایش آب گرم در چشم و سوراخهای بینی، شُستی گوش، کری و جز اینها... بیطار باید به معالجه این بیماریها و سبب پیدایش آنها، آشنا باشد...^۱

کحلان به نظر ابن‌اخوه، محتسب باید کحلان (چشم‌پزشکان) را با کتاب حنین بن اسحاق موسوم به (مقالات دهگانه در باب چشم) بیازماید. هرکس از عهده آزمایش برآید و تشریح طبقات چشم و غده‌ها و رطوبتهای سه‌گانه و امراض سه‌گانه و بیماریهایی که فرع آن است، و به ترکیب داروهای چشم و چگونگی عقاقیر آشنا باشد اجازه دهد که به معالجه چشم بپردازد. کحلان دوره‌گرد اغلب غیرقابل اعتماد هستند... تقلبات دارویی ایشان بسیار است و نمی‌توان برشمرد...^۲

شکسته‌بند شکسته‌بند به شرطی می‌تواند به شکسته‌بندی بپردازد که گفتار ششم از کتاب (کفاش فولیس) را که در باب شکسته‌بندی است فرا گیرد. و شماره استخوانهای آدمی را که دویست عدد است و هشتاد و چهار عدد آن بزرگتر است و نیز شکل و اندازه هر استخوانی را بداند تا به هنگام شکستگی یا در رفتن آن را به جای نخستین باز برد. محتسب باید این امور را در وی بیازماید.

حدود تخصص جراحان جراح باید کتاب جالینوس موسوم به (قاطاجانس) را که درباره زخمها و مرهمها است فرا گیرد و علم تشریح یکایک اعضای بدن انسان و عضلات و رگها و شریانها و اعصاب را بخوبی بشناسد و هنگام قطع بواسیر و غیر آن از بیمار مراقبت کند و نیز یک دست نیشتر و از آن جمله نیشتری که سَرش گرد باشد، و نیشتر مُورَب و نیز آَزه بریدن وانواع مرهمها و مرهمدان و داروی کُندر که برای قطع خون است در دسترس خود داشته باشد.

۱. تلخیص از کتاب آیین شهرداری با (معالم القریه)، ص ۱۵۵ به بعد.

۲. همان کتاب، از ص ۱۷۱ به بعد.